**( ى) استدلالات نقليّه**

از کتب مقدّسه و سه فصل از دانيال

امروز در سر اين سفره قدری از برهان صحبت بداريم . اگر در ايّام ظهور نور مبين باين بقعه مبارکه آمده بوديد و در پيشگاه حضور حاضر ميشديد و مشاهده آن جمال نورانی مينموديد ملاحظه ميکرديد که آن بيان و آن جمال احتياج بهيچ برهان ديگر ندارد . بسيار از نفوس بمجرّد تشرّف بحضور موقن و مؤمن شدند ديگر محتاج بهيچ برهانی نگشتند حتّی نفوسی که در نهايت بغض و انکار بودند بمحض ملاقات شهادت بر بزرگواری جمال مبارک ميدادند و ميگفتند اين شخص جليل است امّا حيف که اين ادّعا را دارد و ماعدای اين ادّعا آنچه ميگفت مقبول بود . باری حال که آن نور حقيقت افول فرمود کلّ محتاج ببراهين هستند لهذا مشغول ببراهين عقليّه بوديم يک برهان عقلی ديگر گوئيم و اهل انصافرا همين برهان کفايتست که هيچ کس نميتواند انکار کند . و آن اينست که اين شخص جليل در سجن اعظم امرشرا بلند کرد و نورش باهر شد و صيتش جهانگير گشت و آوازه بزرگواريش بشرق و غرب رسيد و الی يومنا هذا چنين امری در عالم وجود واقع نشده اگر انصاف باشد و الّا بعضی از نفوس هستند که اگر جميع براهين عالمرا بشنوند انصاف ندهند . مثلاً بکمال قوّت دول و ملل مقاومت او را نتوانستند بکنند بلکه فرداً وحيداً مسجوناً مظلوماً آنچه خواست مجری داشت من معجزات جمال مبارک را ذکر نکنم شايد سامع گويد اين روايتست و محتمل الصّدق و الکذب مثل اينکه در انجيل روايات معجزات مسيح از حواريّين است نه ديگران امّا يهود منکر آن . ولی اگر من بخواهم که ذکر خوارق عادات از جمال مبارک کنم بسيار است و در شرق مسلّم حتّی در نزد بعضی اغيار نيز مسلّم است . ولی اين روايات حجّت و برهان قاطع از برای کلّ نشود شايد سامع گويد بلکه اين مطابق واقع نيست زيرا طوائف سائره نيز روايات معجزات از مقتداهای خود کنند . مثلاً امّت براهمه از برای برهما روايت معجزات کنند از کجا فهميم که آنها کذب است و اينها صدق است اگر روايت است آن هم روايتست اگر تواتر است آن هم تواتر است . لهذا اين روايات برهان مقنع نيست بلی برهانست از برای شخص حاضری که بود و آن هم نيز شايد که شبهه کند که آن معجزه نبود بلکه سحر بود از بعضی سحّارها نيز وقوعات عجيبه روايت شده است . باری مقصود اينست که بسيار امور عجيبه از جمال مبارک ظاهر شد امّا ما روايت نميکنيم زيرا بجهت کلّ من علی الارض حجّت و برهان نميشود بلکه از برای آنانکه مشاهده نموده‌اند نيز برهان قاطع نشود گمان نمايند که سحر است و همچنين اکثر معجزات که از انبيا ذکر شده است معانی دارد . مثلاً در شهادت حضرت مسيح در انجيل مذکور است که ظلمت احاطه کرد و زلزله شد و حجاب هيکل منشقّ گشت و اموات از قبور برخاستند . اگر اين بظاهر بود واقعه عظيمی است البتّه در تاريخ ايّام درج ميشد و سبب اضطراب قلوب ميشد و اقلّاً حضرت مسيح را سپاهيان از صليب نزول ميدادند و يا آنکه فرار ميکردند و اين وقايع در هيچ تاريخی مذکور نه . پس معلوم است که مقصد ظاهر عبارت نيست بلکه معنی دارد و ما مقصدمان انکار کردن نيست فقط مراد اينست که اين روايات برهان قاطع نميشود و معنی دارد مقصد همين قدر است . لهذا ما امروز در سر سفره رجوع ببيانات باستدلالات نقليّه از کتب مقدّسه نمائيم و تا بحال آنچه ذکر شد دلائل عقليّه بود . و چون اين مقام تحرّی حقيقت است و جستجوی واقع مقاميست که تشنه جانسوخته آرزوی آب حيات نمايد و ماهی مضطرب بدريا رسد مريض طبيب حقيقی جويد و بشفای الهی فائز شود قافله گمگشته براه حقّ پی برد و کشتی سرگشته و حيران بساحل نجات رسد لهذا بايد طالب متّصف بچند صفات باشد . اوّلاً که بايد منصف باشد و منقطع از ما سوی اللّه و قلبش بکلّی بافق اعلی توجّه کند و از اسيری نفس و هوی نجات يابد زيرا اينها همه مانعست . و از اين گذشته تحمّل هر بلائی لازمست و بايد در نهايت تنزيه و تقديس باشد و از حبّ و بغض جميع ملل عالم بگذرد چه که يحتمل حبّش بجهتی مانع از تحقيق جهت ديگر شود و همچنين بغض بجهتی شايد مانع از کشف حقيقت آن شود . اين مقام طلبست طالب بايد باين اخلاق و اطوار باشد و تا باين مقام نيايد ممکن نيست که بشمس حقيقت پی برد . بر سر مطلب رويم . جميع ملل عالم منتظر دو ظهور هستند که اين دو ظهور بايد با هم باشد و کلّ موعود به آنند . يهود در تورات موعود بربّ الجنود و مسيح هستند و در انجيل موعود برجوع مسيح و ايليا هستند و در شريعت محمّدی موعود بمهدی و مسيح هستند و همچنين زردشتيان و غيره اگر تفصيل دهيم بطول انجامد . مقصد اينست که کلّ موعود بدو ظهورند که پی در پی واقع شود و اخبار نمودند که درين دو ظهور جهان جهان ديگر شود و عالم وجود تجديد گردد و امکان خلعت جديد پوشد و عدل و حقّانيّت جهانرا احاطه کند و عداوت و بغضاء زائل شود و آنچه که سبب جدائی ميانه قبائل و طوائف و ملل است از ميان رود و آنچه که سبب اتّحاد و اتّفاق و يگانگی است بميان آيد . غافلان بيدار شوند کورها بينا گردند کرها شنوا شوند گنگها گويا گردند مريضها شفا يابند مرده ها زنده شوند جنگ مبدّل بصلح شود عداوت منقلب بمحبّت گردد اسباب نزاع و جدال بکلّی از ميان برخيزد و از برای بشر سعادت حقيقی حاصل شود ملک آيينه ملکوت شود ناسوت سرير لاهوت گردد کلّ ملل ملّت واحده شود و کلّ مذاهب مذهب واحد گردد جميع بشر يک خاندان شود و يک دودمان گردد و جميع قطعات عالم حکم يک قطعه يابد و اوهامات جنسيّه و وطنيّه و شخصيّه و لسانيّه و سياسيّه جميع محو و فانی شود کلّ در ظلّ ربّ الجنود بحيات ابديّه فائز گردند . حال بايد استدلال از کتب مقدّسه بر وقوع اين دو ظهور نمود و استنباط از اقوال انبيا کرد زيرا حال ما ميخواهيم که استدلالات از کتب مقدّسه نمائيم ادلّه معقوله در اثبات اين دو ظهور چند روز پيش در سر سفره اقامه گشت . خلاصه در کتاب دانيال از تجديد عمارت بيت المقدّس تا يوم شهادت حضرت مسيح را بهفتاد هفته معيّن کرده که بشهادت حضرت مسيح قربانی منتهی شود و مذبح خراب گردد . اين خبر از ظهور حضرت مسيح است و بدايت تاريخ اين هفتاد هفته تجديد و تعمير بيت المقدّس است و در اين خصوص چهار فرمان از سه پادشاه بتعمير بيت المقدّس صادر شد . اوّل از کورش است که در سنهء ٥٣٦قبل از ميلاد صادر شد . و اين در کتاب عزرا در فصل اوّل مذکور است . فرمان ثانی بتجديد بنای بيت المقدّس از داريوش فارس است که در تاريخ ٥١٩ قبل از ميلاد صادر شده و اين در فصل ششم عزرا مذکور است . فرمان ثالث از ارتحشستا در سنه سابع از حکومتش در تاريخ ٤٥٧ قبل از ميلاد صادر شده و اين در فصل هفتم عزرا مذکور است . فرمان رابع از ارتحشستا در سنه ٤٤٤ قبل از ميلاد صادر اين در فصل دوم نحمياست . امّا مقصد حضرت دانيال امر ثالث است که ٤٥٧ قبل از ميلاد بود . هفتاد هفته ٤٩٠ روز ميشود هر روزی بتصريح کتاب مقدّس يک سالست در تورات ميفرمايد يوم ربّ يک سالست پس ٤٩٠ روز ٤٩٠ سال شد . فرمان ثالث که از ارتحشستاست ٤٥٧ سال قبل از تولّد مسيح بود و حضرت مسيح وقت شهادت و صعود سی و سه سال داشتند سی و سه را چون بر پنجاه و هفت ضمّ کنی ٤٩٠ ميشود که دانيال از ظهور حضرت مسيح خبر داده . امّا در آيه بيست و پنجم از اصحاح تاسع دانيال نوع ديگر يعنی هفت هفته و شصت و دو هفته بيان ميکند و اين بظاهر اختلاف دارد با قول اوّل . بسياری در تطبيق اين دو قول حيران مانده‌اند که چطور در جائی هفتاد هفته و در جائی شصت و دو هفته و هفت هفته ذکر نموده و اين قول با آن قول مطابقت ندارد . و حال آنکه دانيال دو تاريخ بيان ميفرمايد يک تاريخ بدايتش صدور امر ارتحشستاست که برای عزرا ببنای اورشليم صدور يافت اين هفتاد هفته است که منتهی بصعود مسيح ميشود و ذبيحه و قربانی بشهادت حضرت مسيح منتهی شد ، تاريخ ثانی در آيه بيست و ششم است که بعد از اتمام تعمير بيت المقدّس است که تا صعود مسيح اين شصت و دو هفته است هفت هفته عمارت بيت المقدّس طول کشيد که عبارت از چهل و نه سال باشد اين هفت هفته را چون بر شصت و دو هفته ضمّ کنی شصت و نه هفته ميشود و در هفته اخير صعود حضرت مسيح واقع گشت اين هفتاد هفته تمام شد در اين صورت اختلافی باقی نماند . و چون ظهور حضرت مسيح باخبار دانيال ثابت شد حال باثبات ظهور حضرت بهاءاللّه و حضرت اعلی پردازيم و تا بحال ادلّه عقلی ذکر کرديم حال بايد ادلّه نقلی ذکر کنيم . در آيه سيزدهم فصل هشتم از کتاب دانيال ميفرمايد :" و مقدّس متکلّميرا شنيدم و هم مقدّس ديگريرا که از آن متکلّم ميپرسيد که رؤيای قربانی دائمی و عصيان خراب کننده تا بکی ميرسد و مقام مقدّس و لشکر بپايمالی تسليم کرده خواهد شد و بمن گفت که تا بدو هزار و سيصد شبانه روز آنگاه مقام مقدّس مصفّی خواهد گرديد " تا آنکه ميفرمايد :" اين رؤيا نسبت بزمان آخر دارد "، يعنی اين فلاکت و اين خرابيّت و اين حقارت تا کی ميکشد يعنی صبح ظهور کی است پس گفت تا دو هزار و سيصد شبانه روز آنگاه مقام مقدّس مصفّی خواهد شد . خلاصه مقصد اينجاست که دو هزار و سيصد سال تعيين ميکند و بنصّ تورات هر روزی يک سالست . پس از تاريخ صدور فرمان ارتحشستا بتجديد بنای بيت المقدّس تا يوم ولادت حضرت مسيح ٤٥٦سال است و از يوم ولادت حضرت مسيح تا يوم ظهور حضرت اعلی ١٨٤٤سنه است و چون ٤٥٦را ضمّ بر اين کنی دو هزار و سيصد سال ميشود يعنی تعبير رؤيای دانيال در سنه ١٨٤٤ ميلادی واقع شد و آن سنه ظهور حضرت اعلی بود بنصّ خود دانيال . ملاحظه نمائيد که بچه صراحت سنه ظهور را معيّن ميفرمايد و ديگر اخبار ظهور ازين صريحتر نميشود و حضرت مسيح در اصحاح بيست و چهارم از انجيل متّی آيه سيّم تصريح ميفرمايد که مقصود ازين اخبار دانيال زمان ظهور است و آن آيه اينست :" و چون بکوه زيتون نشسته بود شاگردانش در خلوت نزد وی آمده گفتند بما بگو که اين امور کی واقع ميشود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چيست "؟ از جمله بيانات حضرت مسيح که در جواب ايشان گفت اين بود :" پس چون مکروه ويرانيرا که بزبان دانيال نبيّ گفته شده است در مقام مقدّس بر پا شده ببينيد هر که خواند دريافت کند " (انتهی) و جوابرا حواله باصحاح ثامن از کتاب دانيال فرمود که هر کس آن اصحاح را بخواند آن زمانرا دريافت خواهد نمود . ملاحظه فرمائيد که چگونه ظهور حضرت اعلی صريح تورات و انجيل است . باری حال بيان تاريخ ظهور جمال مبارک را از تورات نمائيم . تاريخ ظهور جمال مبارک بسنه قمری از بعثت و هجرت حضرت محمّد بيان مينمايد زيرا در شريعت حضرت محمّد سنه قمری معتبر است و معمول بها زيرا در آن شريعت در هر خصوص از احکام عبادات سنه قمری معمول به است . در اصحاح دوازدهم آيه ششم از کتاب دانيال ميفرمايد :" و بيکی مرد ملبّس شده بکتان که بالای آبهای شهر ميايستاد گفت که انجام اين عجائبات تا بچند ميکشد و آن مرد ملبّس شده بکتان را که بالای آبهای شهر ميايستاد شنيدم در حالتی که دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان بلند کرده بحيّ ابدی سوگند ياد نمود که برای يک زمان و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوّت قوم مقدّس بانجام رسد آنگاه همه اين امور باتمام خواهد رسيد ". روز را هر چند از پيش بيان نمودم ديگر احتياج بيان ندارد ولی مختصر ذکری ميشود که هر روزِ اَب عبارت از يک سالست و هر سال عبارت از دوازده ماه است پس سه سال و نيم چهل و دو ماه ميشود و چهل و دو ماه هزار و دويست و شصت روز است و هر روزی در کتاب مقدّس عبارت از يک سالست و در سنه ١٢٦٠ از هجرت محمّد تاريخ اسلامی حضرت اعلی مبشّر جمال مبارک ظاهر شد و بعد در آيه يازدهم ميفرمايد :" و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن رجاست ويرانی هزار و دويست و نود روز خواهد بود خوشا بحال آنکه انتظار کشد و بهزار و سيصد و سی و پنج روز برسد ". بدايت اين تاريخ قمری از يوم اعلان نبوّت حضرت محمّد است بر عموم اقليم حجاز و آن سه سال بعد از بعثت بود زيرا در بدايت نبوّت حضرت مستور بود و کسی جز خديجه و ابن نوفل اطّلاع نداشت بعد از سه سال اعلان گرديد و جمال مبارک در سنه هزار و دويست و نود (١) از اعلان نبوّت حضرت محمّد اعلان ظهور فرمودند . از هجرت ، درين سال جمال مبارک در حين حرکت از بغداد بطرف اسلامبول در باغ رضوان که در بيرون شهر واقع است دوازده روز اقامت نمودند و در آنجا اعلان ظهور خود را به اصحاب خود فرمودند .